



توجه به نیروهای درونی از موضوعاتی است که در دوره‌های مختلف تاریخ، انسان و به خود مشغول داشته است. در ملت‌های بدوی، شمن‌ها و جادوگران قبیله، مظهر نیلور چنین نیروهایی بودند اما با تکامل فکری انسان‌ها، این نیروها جهت خاصی یافتند و علوم مختلف هر یک سعی در شناخت و تجزیه و تحلیل این نیروها کردند.

در عرفان و تصوف، این نیروهای درونی در قالب فعلی به نام کرامت، ظهور می‌کنند که البته، این نیروهای درونی فقط در انسان‌های صالح و شایسته وجود تلفرد بلکه کافران نیز از آن بهره‌مندند که از آنان به مکر و استتراج یاد می‌شود.

اگرچه بسیاری از مخالفان، وجود این نیرو را در انسان تکذیب می‌کنند اما آیات فراوانی که در قرآن به انجام این فعل توسط اولیای خدا و غیر آنها اشاره می‌کند. همچنین، احادیث مختلفی که در متون عرفانی پیرامون این موضوع وجود دارد وجود چنین نیروهایی را اثبات می‌کند.

کرامت در قرآن و روایت

مئزّه اسماعیل پورانجیله فارغ

اولیاء الله به اذن الهی قادر به انجام آن هستند. هر چند که انجام کرامات از سوی عرفا به سنی خاص، محدود نبوده بلکه از دوره جینی تا پس از مرگ برای عرفا نقل کرامت شده است.

به طور مثال: بایزید، زمانی که در شکم مادر بوده است او را بر حلال یا حرام بودن طعامی که استفاده می‌کرده، آگاه می‌ساخته است:

«چون لقمه‌ای در دهان نهادم که در وی شبیهی بودی او در شکم می‌طپیدی تا آن لقمه، دفع کردم.» (۱)

ابوسعید ابوالخیر نیز از جمله عارفانی است که علو مرتبت او از همان دوره کودکی به منصفه ظهور رسیده است:

«پیر ابوالقاسم، پدرم را گفت: ابوسعید را بردوش گیر تا قرصی که بر آن طاق است فروگیرد پدرم مرا بردوش گرفت. دست دراز کردم و آن قرص را از طاق فرو گرفتم. قرصی بود جوین و گرم. چنانکه دست مرا از گرمی خیر می‌بود. شیخ ابوالقاسم، آن قرص را از من بستد و چشم پر آب کرد آن را به دو نیمه ساخت. یک نیمه به من داد و گفت: بخور و یک نیمه، خود خورد و پدرم را هیچ نصیبی نکردی؟ شیخ ابوالقاسم گفت: ای ابوالخیر، سی سال است تا این قرص را بدین طاق‌ها نهاده‌ایم و ما را وعده کرده‌اند که این قرص، در دست آن کسی که گرم شود جهانی به وی زنده خواهد گشت...» (۲)

همانگونه که پیشتر گفته شد کرامت، یکی از انواع خوارق عادات است و به جز کرامت، انواع دیگری

شاید کمتر کتابی را بتوان یافت که در زمینه عرفان و تصوف باشد و موضوع کرامت صوفیان را مورد توجه قرار نداده باشد.

در بیشتر منابع عرفانی، این موضوع یکی از موضوعات محوری است، که یا فصلی مجزا به طرح آن اختصاص داده، یا این که به شکل پراکنده و در لابلای قصول، در قالب حکایات مطرح شده است.

البته، اهمیت این موضوع آنگاه بیشتر می‌شود که می‌بینیم نه تنها در زمینه عرفانی بلکه در زمینه‌های فلسفه و کلام، روانشناسی، ادیان الهی و غیر الهی و... نیز این موضوع مورد توجه صاحب نظران، قرار گرفته که در جای خود به آن نیز می‌پردازیم.

در ابتدا باید دید که کرامت به چه معناست. کرامت، یکی از انواع خوارق عادات است و در اصطلاح، به فعلی اطلاق می‌شود که به سبب تأیید الهی و به دور از دعوی از جانب اولیای خدا انجام می‌گیرد.

چنانکه در متون عرفانی، در تعریف آن آمده است:

«ولابد، کرامت، فعلی بود ناقض عادت اندر ایام تکلیف. ظاهر می‌گردد بر کسی که موصوف بود به ولایت اندر معنی تصدیق حال او.» (۱)

بنابراین تعریف، افعالی مانند اشراف بر ضمایر و خواطر، راه رفتن بر روی آب، در آتش قرار گرفتن و نسوختن، طی الارض، فراهم آوردن غذا در بیابان بی آب و علف... از انواع کراماتی هستند که

از خوارق عادات نیز مطرح هستند که عبارتند از: ۱- معجزه: فعل خارق العاده ای است که به دست نبی و همراه با تحدی صورت می گیرد. علامه حلی، معتقد است که ذکر قید تحدی، برای این است که معجزه با کرامت، غلط نشود زیرا در کرامت، هیچ تحدی ای از سوی ولی خدا وجود ندارد. (۴)

۲- ارهاص: و آن، خرق عادت است که از انبیاء، قبل از بعثت آنها صادر می شود همانند نوری که بر چهره پیامبر وجود داشت. البته این واژه در لغت به معنی بنا و پایه ساختمان است و وجه تسمیه آن به این علت است که ظهور و صدور این گونه اعمال از انبیاء، بنای نبوت و اثبات مقدمات ظهور بعثت آنهاست.

۳- معونه: خرق عادت است که بر دست عوام مؤمن، جاری می شود.

۴- استدراج: خرق عادت است که از کافر، صادر می شود و این نوع خرق عادت نه تنها برای او، امتیاز، محسوب نمی شود بلکه او را اندک اندک به عذاب و هلاکت نزدیک می کند.

البته، نزد اهل معانی استدراج، معنی دیگری دارد. از نظر این گروه، استدراج، شتوانیدن کلامی است که متضمن بیان حقیقت باشد به نحوی که موجب خشم و غضب مخاطب نشود و آیه ای که به این معنی، مربوط می شود آیه ۲۲ از سوره «یس» است: «وَمَالِيَ لِأَبِيعَدُودٍ فَطَرْنِي»

یعنی چرا من نباید خدای خود را پرستم که به نوعی با تعریض و کنایه باطل بودن اندیشه مشرکان و کافران را بیان می کند. (۵)

۵- اهانه: خرق عادت است که از مدعی رسالت واقع می شود. چنانکه از مسیلمه کذاب صادر شده بود. هنگامی که تابعانش گفتند که محمد (ص)، رسول خدا، در چاهی خوی انداخت آب چاه به جوش آمد و تالب چاه برآمد تو نیز چنان کن. پس او در چاهی آب دهان خود را انداخت آب چاه فرو رفت تا این که خشک شد.

۶- سحر: همان جادو یا آسون است و به معنی سحر است که کارگیری نیروهای ذرونی انسان از جهت منتهی صورت می گیرد.

البته، از میان خوارق عادات، کرامات صوفیه موضوعی است که بیشتر مورد توجه مصنفین متون عرفانی قرار گرفته است.

از نظر عرفا، کرامت را نمی توان با قاعده علت و معلول، اثبات کرد. زیرا کارهایی را که آنان در این زمینه، انجام می دهند برخلاف جریان طبیعی امور روزمره است که از قانون ثابتی نشأت گرفته اند. همانطور که شیخ احمد جام می گوید: «اصل کرامت، بی اسباب بودن است». (۶)

پس باید به دنبال دلیل دیگری برای انجام این

انجام کارهای خارق العاده نه تنها از نظر قرآن امری مطرود نیست بلکه قرآن با سرگذشت های پیشینیان، صحبت از حوادث و اعمالی به میان می آورد که برخلاف جریان عادی طبیعی و نظام معمول علت و معلول حاکم بر آن است.

کارها بود و آن، قدرت روحی خاصی است که در بشر، وجود دارد و با پرورش و تزکیه و ریاضت می تواند منشأ کارهای خارق العاده گردد.

ابوالحسن خرقانی، این نیروی روحی را همچون مرغی توصیف می کند که پری به مغرب دارد و پای بر زمین و سر آن پرند نیز در لامکان است جایی که هیچ نشانی از آن، نمی توان یافت. (۷) هر چند، بسیاری از فیلسوفان و متکلمین مانند: شیخ مفید، ابن سینا، شیخ طوسی، سهروردی، ابن عربی، علامه حلی، ابن خلدون، ملاصدرا و... وجود این نیروهای درونی را از نظر فلسفی و کلامی، به اثبات رسانده اند. عده دیگری، مانند ابن جوزی

در کتاب «طبیعی ایلیس» از قاضی عسکری، حکایتی در این باره نقل کرده اند که در آن، حکایتی از پدیده زلزله در معروضات تقاضای کرامت می شود.

است. آن، حلاج را زودتر از آنکه به صورت گوناگون و سطح گویی و کرامات نمایی، عوام را فریفته است. حلاج، گاه دست می برد و از

هوا چند سکه برمی گرفت. روزی کسی بدو گفت این که از سکه های رایج است اگر راست می گویی سکه هایی از هوا بیآور که نام تو و قدرت بر آن منقوش باشد. حلاج تا روزی که مصلوبش کردند از این تردستی ها نشان می داد... نان و کباب و حلوا در گوشه ای از صحرا پنهان می کرد و یک رازدار را بر آن واقف می ساخت. آنگاه به اصحاب می گفت:

چطور است کمی گردش کنیم و برمی خاست و همراه حاضران به صحرا می رفتند. در اینجا آن یار رازدار می گفت، دلمان نان و کباب و حلوا می خواهد! حلاج آن جمع را ترک می کرد و به همان گوشه می رفت و دو رکعت نماز می گزارد. آنگاه نان و کباب و حلوا را بیرون می آورد. (۸)

او همچنین انجام کرامات را القائاتی از جانب مذهب (۹) می داند. مذهب، شیطانی است که طبق خرافات عرب به خدمت عبادت پیشگان درمی آید و آنان را فریب می دهد و عجایبی نشان می دهد تا دچار تعجب شوند و گمان برند که کرامتی انجام داده اند.

اعتقاد به معجزات و کرامات در ادیان الهی و حتی غیر الهی مانند هندویسم و بودایسم وجود دارد. از میان ادیان الهی، دین اسلام و نیز مسیحیت، بر وجود این پدیده تأکید دارند. زیرا هر مکتب الهی در درجه اول به واسطه معجزات و کرامات پیامبران و اولیایش به مردم معرفی می شود.

در کتاب مقدس مسیحیان به خوارق عادات، عجیبه گفته شده است. عجیبه پیش آمد و کاری است که به قوه خداوندی واقع شده و با مجرای عادی طبیعی، مخالف باشد و برای اثبات پیغمبری کسی است که آن کار بر دستش واقع شده.

بیست و هفت فقره از عجایب که در انجیل برای مسیح ذکر شده است شفا دادن بیمارانی است که ارواح شیطانی در آنها راه یافته است و سه فقره از آنها زنده کردن مردگان است. (۱۰)

در قرآن کریم که کتاب مسلمانان است نیز، آیات فراوانی دال بر وقوع کرامات که از جانب اولیاء الله سر زده وجود دارد که عبارتند از:

۱- به موجب آیه ۳۷ از سوره «ان عمران»، به طریقه معجزه آسایی، هر روز غذای حضرت مریم در محراب او فراهم می شد. مریم در زمستان میوه تابستان و در تابستان میوه زمستان را می یافت.

در رساله کشمیریه در باب این مطلب آمده که: «آنچه در قرآن مجید، گواهی دهد بر اظهار کرامت که اولیاء راست حق تعالی، می گویند که در صفت مریم - علیها السلام - که چون نه پیغمبر بوده و نه رسول، هر گاه که زکریا، یک از شای، طعام بودی پیش او [و چنین گفتند، تابستان میوه زمستان بودی و زمستان، میوه تابستانی بودی زکریا] گفتی این از کجا، مریم گفتی از نزدیک خدای تعالی». (۱۱)

۲- به موجب آیات ۳۸ تا ۴۰ از سوره نمل، حضرت سلیمان از میان مردم سبا، داوطلب می خواهد تا تخت بقیس را برای او حاضر کنند. جنی از میان جماعت گفت که من این کار را انجام می دهم قبل از این که تو از این جایگاه برخیزی. سلیمان گفت که زودتر از این می خواهم و آصف برخیا گفت، که من این کار را انجام می دهم قبل از

این که توجیه برهه زنی.

جمعه «قال الذی عنده علم من الكتاب» دلالت می کند بر این که صاحب علم کتاب، از جن نبوده بلکه از انس بوده است. روایاتی هم که از ائمه اهل بیت در این باره رسیده آن را تأیید می کند و نام او را آصف برخیا و نیز سلیمان و وصی او معرفی کرده است. بعضی گفته اند، که او خضر بوده است. عندهای دیگر گفته اند که اسم اعظم را می دانسته و عندهای دیگر بر این باورند که جبرئیل بوده. (۱۲)
در تفسیر طبری، فاعل این کرامت، آصف برخیا معرفی شده است و مصنف کتاب او را از سبط نبوت می داند.

او میان بلقیس و میان سلیمان - علیه السلام - ده روزه راه بود. چون سلیمان - علیه السلام - دانست که بلقیس یک روزه راه آمد، دیوان او پریان را گفت: ایکم یائینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین. گفت کیست از شما که برود و پیش از آن که بلقیس بیاید و سلیمان گردد آن عرش او را برگردد و پیش من آورد؟ پس، دیوی بود نام وی عفریت بود و گویند پری بود گفت: انا ایتک به قبل ان تقوم من مقامک و انا عنیه لغوی امین. گفت که من پیش از آن که تو برخیزی بروم و آن عرش او پیش تو آورم. پس آصف برخیا گفت من آن تخت بلقیس، پیش تو آورم به چندانی که چشم برهم نهی و باز کنی، چنانکه خدای - عزوجل - گفت: قال الذی عنده علم من الكتاب انا ایتک به قبل ان یرتد ایتک طرفک. و این آصف بن برخیا بود که او نام بزرگترین خدای - عزوجل - دانست و او به سلیمان - علیه السلام - نزدیک بود و از مهران بن اسرئیل بود و از فرزندان لاوی بن یعقوب بود و از سبط نبوت بود. پس، سر به سجود نهاد و دعا کرد و خدای - عزوجل - را بدان نام بزرگ

رمخسری معتقد است که فاعل این کرامت، عاقل به اسم اعظم بوده است:

«رجل کان عنده اسم الله الاعظم و هو یا حی یا قیوم. و قبل یا الهنا و اله کل شیء الهنا و احدنا لا اله الا أنت و قبل یا ذا الجلال و الاکرام.» (۱۵)

مصنف «کشف الاسرار» در توجیه و تبیین وجود کرامت در این آیه می نویسد:

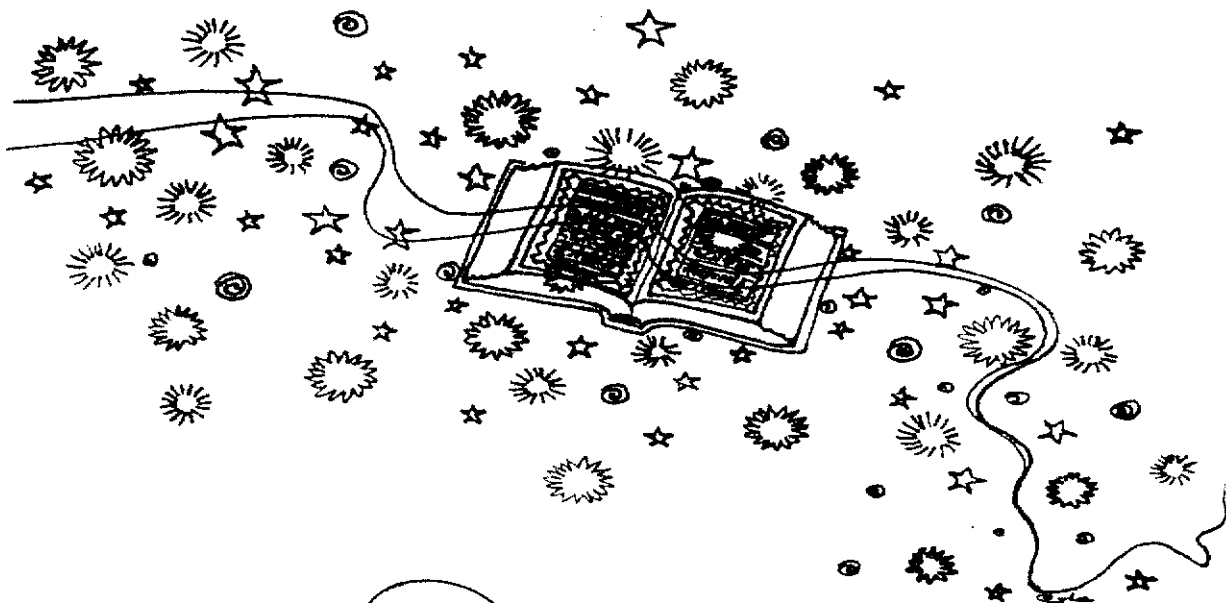
«بدانکه این آیات، دلایل روشند و برهان صادق بر اثبات کرامات اولیاء که اگر نه از روی کرامت بودی و از خصایص قدرت الله، که جابه عقل، صورت بندد یا در وسع بشر باشد عرشى بدان عظیمی و مسافتی بدان دوری در یک طرفه العین، حاضر کردن. مگر که ولی، دعا کند و رب العالمین، اجابت دعای وی را به قدرت خویش آن را حاضر کند بر آن وجد که میان عرش و منزل سلیمان در نوردد و مسافت، کوتاه کند و این جز در قدرت الله نیست و جز دلیل کرامات اولیا نیست.» (۱۶)

۳- طبق آیات ۸۲-۶۵ از سوره کهف که داستان موسی و خضر در آن مطرح شده است، خضر به امور پنهانی و غیبی آگاه است، درحالی که موسی از این امر آگاهی ندارد و این موجب می شود که نه شرح سؤال از خضر بپردازد.

اما شکل کامل داستان چنین است که: موسی از خضر می خواهد ت عهده خود را به او بیاموزد و با او همراه شود. خضر می پذیرد اما به او می گوید که اگر می خواهی با من همراه شوی نباید برای کارهای من دلیل بخواهی تا این که زمان و موعد آن فرا رسد و من، حقیقت را برای تو آشکار کنم. موسی می پذیرد. اما زمانی که او را همراهی می کند عهد و پیمان خود را فراموش می کند. ابتدا سوار کشتی می شوند. خضر، کشتی را سوراخ

□ امور خارق عادت، چه معجزه باشد، چه کرامت و یا سایر اموری که بر اثر ریاضت ها، قدرت بر انجام آن حاصل می شود همگی مربوط به یک مبدأ نفسانی است که اثر آن، منوط به اذن خداست که این مبدأ نفسانی، در انبیاء و سپس اولیاء، بر همه غالب و پیروز است. چنانکه در قرآن، در توصیف این گروه آمده است: «انهم لهم المنصورون و ان چندنا لهم الغالبون».

بخواند و آن تخت بلقیس را بخواست و خدای - عزوجل - حاجت وی برآورده گردانید و هم آن ساعت، آن عرش بلقیس، آن جایگاه، در پیش سلیمان - علیه السلام - نهاده آمد. (۱۳)
در تفسیر کمبریج، که یکی از تفاسیر کهن است به رد نظر کسانی پرداخته شده است، که فاعل این نوع کرامت را سلیمان دانسته اند: «و این تفسیر، کسی کند که منکر باشد کرامات اولیا را. آنان که روا دارند کرامات اولیا، گویند او آصف بود.» (۱۴)



می‌کنند. موسی دلیل کار او را می‌پرسد. خضر در مورد دلیل و سبب این کار، چیزی نه او نمی‌گوید. هنگامی که جویز می‌روند، خضر به پسری می‌رسد و او را می‌کشد. موسی دوباره علت کار او را مورد سؤال قرار می‌دهد. خضر به او می‌گوید: «انک لن تستنصیح معی صبراً»

موسی قوت می‌دهد که دیگر از او سؤال نکند اما هنگامی که جویز می‌روند و به شهری می‌رسند که دیوار آن رویه انهدام و نابودی بود خضر بدون دریافت اجرتی، آن دیوار را مرمت می‌کند. موسی عهد و پیمانش را می‌شکند و در مورد دلیل انجام این عمل از او می‌پرسد. خضر به او می‌گوید: «هذا فراق بینی و بینک» سپس به توضیح دلایل افعال خود می‌پردازد و می‌گوید: از آن جهت، کشتی را سوراخ کردم که این کشتی، وسیله رزق و روزی فردی عیالوار و فقیر بود. برای این که حاکم ظالم شهر، آن را به غصب، از چنگ او بیرون نیاورد آن را سوراخ کرده و عیبی بر آن وارد کردم. اما دلیل این که آن جوان را کشتم این بود که پدر و مادر او مؤمن بودند. بیم داشتم که او پدر و مادرش را به کفر و طغیان درآورد. دیوار شهر را ترمیم کردم زیرا زیر دیوار شهر، گنجی نهفته بود و خدا خواست که آن گنج، زیر آن دیوار بماند تا آن کو دکان به حد رشد برسند.

در حقیقت، کرامتی که در این آیات به خضر نسبت داده شده اطلاع مغیبات است و به عبارت دیگر، او در این آیات، به عنوان مرشد و ولی کاملی معرفی شده که صاحب علم لدنی است.

«فوجد عدا من عبادنا ائینه رحمه من عبادنا و علمته من لدن علما» (۱۷)

۴- به موجب آیات ۲۴ و ۲۵ از سوره مریم، هنگامی که مریم دچار درد زایمان می‌شود و به کنار درخت خرمایی پناه می‌برد خدا برای او نهری آب روان می‌سازد و دستوری می‌دهد که شاخه درخت را به سوی خود بکشد و از خرماي آن استفاده کند در حالی که آن فصل، فصل رویش خرمانه بوده است. «فنادیها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا. و هزی الیک بجزع النخله تسقط علیک رطباً جیناً».

در یکی از تفاسیر کهن فارسی که نام مؤلف آن، مجهول است تفسیری زیبا از این آیه به چشم می‌خورد: «گفت خواجه امام- رضی الله عنه- به ما رسید از وهب بن منبه- که چون جبرائیل- علیه السلام- خویشش بر مریم نمود و وی را به فرزند، بشارت داد، جیب وی را به سوی خود کشید و اندر جیب وی بدمید. در ساعت، به عیسی- علیه السلام- باز گرفت. سستی در وی آمد چنان که از عبادت خواست که باز ماند. ایزد تعالی به سوی وی، فریشتگان فرستاد تا از راه باش فرود آمدند و وی را از خداوند تعالی، سلام گفتند... چون به فرزند

کرامت یکی از انواع خوارق عادات است و در اصطلاح به فعلی اطلاق می‌شود که به سبب تأیید الهی و به دور از دعوی از جانب اولیای خدا انجام می‌گیرد؛ «و لا بد»، کرامت فعلی بود ناقض عادت اندر ایام تکلیف. ظاهر می‌گردد بر کسی که موصوف بود به ولایت اندر معنی تصدیق حال او.

بشارتش دادند و از خداوند تعالی سلام رسانیدند آن ضعیفی از وی کم شد و آن غم که در دل وی بود کمتر شد... و مریم را پسر خالی بود وی را یوسف بن ماثان بن نجار گفتندی. مریم را از پس پرده خدمت کردی. کلیلی گفت که مریم را نامزدی کرده بودند... وهب گفت: چون مریم را اندر محراب، بار، گران شد. ایزد تعالی، فریشته فرستاد به سوی وی که از این محراب، برو که این جای نه جای فرزند آوردن است. مریم- رضی الله عنها- از آنجا به خانه خواهر آمد، خانه مادر یحیی. و مادر یحیی، یحیی را اندر شکم داشت. چون دردش سخت گشت، خواست که دست بر چیزی نهاد از صعبی درد. تا پالی درخت خرما بود. آنجا خشک شده سالهای دراز. دست اندر آن زد. عیسی- علیه السلام- از وی پیامد. (۱۸)

۵- به موجب آیات ۹ تا ۷۶ از سوره کهف، که در آن آیات، داستان غارنشینان یکتاپرستی بیان شده، که از نظام شرک آلود «دقیانوس» به غار پناهنده شدند و پس از ۳۰۹ سال خواب در آن غار، پس از تغییر نظام و زوال دقیانوس به شهر بازگشتند. «ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً»

غیر از آیات قرآنی، در کتب صوفیانه، از احادیثی نام برده می‌شود که به ظهور اعمال خارق العاده، از سوی اولیای خدا اشاره دارد. این احادیث عبارتند از: ۱- حدیث اصحاب غار: این حدیث از جمله احادیثی است که در بیشتر منابع عرفانی به آن اشاره

شده است. روزی، صحابه از پیامبر می‌خواهند که از عجایب امم ماضیه، حکایتی برای آنان، نقل کنند. پیامبر، داستان سه نفری را بیان می‌کند که برای گذرانندن شب، وارد غار می‌شوند. پس از ورود آنان به غار، صخره عظیمی از کوه فرو افتد و در خروج را سد کرد. قرآن شد هر یک از آنان از کار نیکی که به خاطر رضای خدا انجام داده است یاد کند تا خدا ایشان را از آن بلا برهاند. یکی از آنان داستان خدمت به پدر و مادرش را بیان می‌کند که حتی شی را تا صبح بیدار مانده است و بر سر باین پدر و مادر بوده و از آنان مراقبت می‌کرده.

نفر دوم، داستان دختر عموش را بیان می‌کند که با همه علاقه‌ای که به او داشته از ایجاد رابطه نامشروع با او صرف نظر می‌کند و قادر می‌شود بر هوای نفس خود غالب آید.

نفر سوم می‌گوید که عده‌ای را به مزدوری گرفتم و مزد همه را دادم جز یک تن که مزد ننگرفته رفت و مدتی باز آمد. در حالی که از پول او فوید و نتایج بسیار حاصل شده بود. وقتی از من اجرتش را مطالبه کرد گفتم: آنچه از آرد و گوسفند و گاو و شتر بینی همه از اجرت نوست. ابتدا پنداشت که او را به سخره گرفته‌ام و چون اطمینانی یافت همه را در اختیار گرفت و چیزی بر جای نگذاشت.

زمانی که هر کدام از این سه نفر ز فعل خود سخن می‌گفت، سنگ از دهانه غار، کنارتر می‌رفت. (۱۹)

۲- حدیث بعدی، داستان جریح راهب است. راوی این حدیث، ابو هریره است.

«آن جریح، عابدی بود در بنی اسرائیل، روزی نماز می‌کرد، مادرش آرزوی دیدار او گرفت. گفت یا جریح! گفت: یارب، نماز به، یا آن که نزدیک او شوم، پس همچنان نماز می‌کرد و دیگر بار مادرش بخواند. هم این گفت [و نماز می‌کرد] تا مدر، او را می‌خواند و وی برین عادت همی بود. مادرش دلتنگ شد. گفت یارب جریح را مرگ [مده] تا زنانش ببینند. زنی بود زانیه انثربنی اسرائیل. ایشان را گفت من جریح راهب را به خویشش خوانم تا با من زنی کند. آمد نزدیک او و هیچ مقصود بر نیامد زانیه را شبانی بود در نزدیکی صومعه جریح. و وی را به خویشش خواند تا با وی زنا کرد. زن، باز گرفت و بزاد و گفت این کودک از جریح [راهب] است. بنی اسرائیل [همه] پیامدند و آن صومعه وی را خراب کردند و وی را دشنام دادند و خواری کردند. جریح نماز کرد و دعا کرد [و به کودک گفت پدرت کیست. گفت: شبان] (۲۰)

۳- حدیث سوم، حدیث زاینه، کنیزک عمر بن خطاب است.

روزی، زاینه نزد پیامبر رفت. پیامبر به او گفت که ای زاینه، چرا دیر دیر نزد ما نمی‌آیی. زاینه، حکایت عجیبی را تعریف کرد و گفت که: بامندان

که به طلب هیزم رفته بقچه ای از هیزم گرد آوردم. سواری دیدم که از آسمان فرود آمد و گفت: سلام من را به محمد برسان و بگو که رضوان بهشت به تو سلام می‌رساند و به من گفت که بقچه ات را روی سنگ بگذار و به سنگ گفت که این بقچه را به درب خانه این زن برسان. پیامبر، وقتی سخنان او را شنید به درب خانه آن زن رفت و جای آن سنگ را عینا مشاهده کرد. (۲۱)

۴- از اصحاب و تابعین نیز کرامات بسیاری نقل شده، که به نمونه هایی از آن اشاره می‌شود: روایت کنند که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - علاء بن الخضر می‌را به غزا فرستاد. دریایی پیش آمد که ایشان را از آن بازداشت. آن مرد، نام مهین دانست. دعا کرد و بر آب، همه برفتند.

«و روایت کنند، عتاب بن بشیر و اسید بن حضیر از نزدیک پیامبر - صلی الله علیه و سلم - بیرون شدند. هر دو پیش رسول - صلی الله علیه و سلم - بودند، مشورتی می‌کردند، چون بیرون شدند شبی تاریک بود سر عصای هر یکی می‌درخشید چون چراغ.» (۲۲)

از مجموع مباحث مطرح شده می‌توان به این نکته دست یافت که انجام کارهای خارق العاده نه تنها از نظر قرآن امری مطرود نیست بلکه قرآن با سرگذشت های پیشینیان، صحبت از حوادث و اعمالی به میان می‌آورد که برخلاف جریان عادی طبیعی و نظام معمول علت و معلول حاکم بر آن است.

امور خارق عادت، چه معجزه باشد، چه کرامت و یا سایر اموری که بر اثر ریاضت‌ها، قدرت بر انجام آن حاصل می‌شود همگی مربوط به یک مبدأ نفسانی است که اثر آن، منوط به اذن خداست که این مبدأ نفسانی، در انبیاء و سپس اولیاء، بر همه غالب و پیروز است. چنانکه در قرآن، در توصیف این گروه آمده است:

«انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون.» (۲۳)

پی نوشت

- ۱- قشیری، رساله قشیریه، ص ۶۲۳.
- ۲- هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۷۶.
- ۳- جامی، نفحات الانس، ص ۲۹۵.
- ۴- علامه حلی، انوارالملکوت فی شرح الباقوت، ص ۱۸۴.

- ۲۱- هجویری، پیشین، ص ۲۹۶.
- ۲۲- باخیزی، اورادالاحباب و فصوص الآداب، ص ۶۲۲.
- ۲۳- سوره صافات (۳۷)، آیات ۱۷۲-۱۷۱.

منابع

□ ابن جوزی در کتاب «تلبیس ابلیس» و قاضی عبدالجبار همدانی در «المغنی» صحت پدیده کرامت را رد می‌کنند. منصور حلاج از کسانی است که در معرض انتقادات کوینده ابن جوزی قرار گرفته است. وی حلاج را تر دست ماهری می‌داند که به صورت گوناگون، عوام را فریفته است.

- ۱- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاتنی فراگزلو، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
- ۲- تهانری، محمدعلی، کشف اصطلاحات القنون و العلم، تحقیق از علی دحروج چاپ اول، بیروت، ۱۹۹۶.
- ۳- جام، احمد، انس التائین، تصحیح دکتر علی فاضل، چاپ اول، تهران، توس، ۱۳۶۸.
- ۴- جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفحات الانس، تصحیح مهدی توحیدی پور، چاپ دوم، تهران، سعدی، ۱۳۶۶.
- ۵- علامه حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، انوارالملکوت فی شرح الباقوت، تصحیح محمد نجفی وزنجانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- ۶- خرمشاهی، بهاء الدین، جهان غیب و غیب جهان (سه مقاله در علم کلام جدید)، چاپ اول، تهران، کیهان، ۱۳۶۵.
- ۷- زمخشری، ابی القاسم جازالله، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل، تصحیح محمد عبدالسلام شاهین، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵-۱۴۱۵.
- ۸- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، چاپ پنجم، انتشارات بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۷۰.
- ۹- طبری، محمد بن جریر، ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، دانشگاه تهران، (بی تاریخ).
- ۱۰- عطار، فریدالدین، تذکره الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی، چاپ هفتم، تهران، زوار، ۱۳۷۲.
- ۱۱- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هفتم، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- ۱۲- متینی، جلال، (مصحح)، تفسیر قرآن مجید (نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج) بنیاد فرهنگ ایران، بهار ۱۳۴۹.
- ۱۳- تفسیری بر عشری از قرآن مجید، بنیاد فرهنگ ایران، زمستان ۱۳۵۲.
- ۱۴- میبذی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار، تصحیح عی اصغر حکمت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- ۱۵- هجویری، ابوالحسن، کشف المحجوب، تصحیح والتائین زوکونسکی، مقدمه قاسم انصاری، چاپ هشتم، تهران، قشیری، ۲۰۰۰.

- ۵- تهانری، کشف اصطلاحات القنون و العلم، ج ۲، ص ۱۶۰۱.
- ۶- جام، انس التائین، ص ۱۳۱.
- ۷- عطار، پیشین، ص ۶۹۱.
- ۸- ابن جوزی، تلبیس ابلیس، صص ۲۷۱-۲۷۰.
- ۹- به ضم میم و کسر هاء.
- ۱۰- خرمشاهی، جهان غیب و غیب جهان، صص ۵۳-۵۱.
- ۱۱- قشیری، پیشین، ص ۶۳۲.
- ۱۲- طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۵۱۷.
- ۱۳- طبری، ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۲۵۲.
- ۱۴- متینی، (مصحح)، تفسیر قرآن مجید (نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج)، ج ۱، ص ۳۵۸.
- ۱۵- زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجه التاویل، ج ۳، ص ۳۵۵.
- ۱۶- میبذی، کشف الاسرار، ج ۷، ص ۲۳۱.
- ۱۷- سوره کهف (۱۸)، آیه ۶۵.
- ۱۸- متینی، (مصحح)، تفسیری بر عشری از قرآن مجید، صص ۴۰-۳۸.
- ۱۹- جامی، پیشین، ص ۲۲.
- ۲۰- هجویری، ابوالحسن، پیشین، ص ۲۹۲.
- ۲۱- قشیری، پیشین، ص ۶۳۸.
- ۲۲- جامی، پیشین، ص ۲۹۴.